

خداوند در نگرش ویتگنشتاین^۱

بر پایه کتاب «ملاحظه‌هایی در باره رنگ»

نوشته برایان دیویس^۲

ترجمه محمد اکوان^(۱)

چکیده

ویتگنشتاین در کتاب «ملاحظه‌هایی در باره رنگ» در یک عبارت کوتاه در باره این باور که آیا خداوند در نگرش کسی که به او اعتقاد دارد به عنوان تبیین گر رخدادهای جهان تلقی می‌گردد؟ یعنی جایگاه خداوند در باور یک مؤمن فقط به عنوان موجودی نهایی است که می‌توان از طریق او تنها حوادث جهان را تبیین کرد؟ یا این که خداوند به عنوان حقیقتی است که مؤمن با باور خود به او زندگی می‌کند؟ برایان دیویس در شرح و تفسیر این عبارت کوتاه سعی می‌کند نگرش ویتگنشتاین در باره باور یک مؤمن به خدا، را واکاوی کند. در این واکاوی، در نهایت، به این نتیجه می‌رسد که نگاه ویتگنشتاین در باره خدا و نگاه او در باره نگرش یک مؤمن به خدا، به هیچ وجه نگرشی تقلیل‌گرایانه نیست، بلکه به گونه‌ای به رویکرد سنتی، هم‌مدلی بیش‌تری نشان می‌دهد.

کتاب *ملاحظه‌هایی در باره رنگ ویتگنشتاین* (چاپ آکسفورد، سال ۱۹۷۷) حاوی یک فقره جالب در باره اعتقاد به خداوند است.

وقتی کسی که به خدا اعتقاد دارد به پیرامون خود می‌نگرد و می‌پرسد «همه آنچه را که من مشاهده می‌کنم از کجا آمده‌اند؟»، «همه این‌ها از کجا آمده‌اند؟» او به دنبال یک تبیین (علّی) نیست؛ اما معنای پرسش او این است که به دنبال بیان چنین درخواستی است. بدین گونه، او نگرشی را نسبت به همه تبیین‌ها بیان می‌کند - اما این نگرش چگونه در زندگی او ظهور و نمود پیدا می‌کند؟ بر پایه همین نگرش است که مسئله خاصی را جدی می‌گیرد، اما در یک موقعیت خاص دیگری به هیچ وجه آن را جدی نمی‌گیرد و اعلام می‌کند که چیز دیگری حتی جدی‌تر است.

بدین گونه کسی می‌تواند بگوید بسیار مهم است که شخصی پیش از آن که توانسته باشد کار معینی را به پایان برساند مرده است، اما به معنای دیگر، این مسئله چندان اهمیتی ندارد. در اینجا واژه‌ها را «به معنای عمیق‌تری» به کار می‌گیریم.

در واقع، چیزی که من می‌خواهم در اینجا بگویم این است که **واژه‌هایی** که انسان آن‌ها را به کار می‌گیرد یا آنچه را که انسان هنگام به کارگیری آن‌ها در ذهن دارد چندان مهم نیستند، بلکه آنچه بیش‌تر اهمیت دارد، تفاوتی است که آن‌ها در موقعیت‌های متنوع زندگی ایجاد می‌کنند. از کجا بدانم که وقتی دو نفر می‌گویند به خدا باور دارند، مقصود هر دوی آنان یکی است؟ درست همین را در باره باور به تثلیث هم می‌توان گفت. الهیات که اصرار بر استفاده از واژه‌ها و عبارتهای **خاصی** دارد و واژه‌ها و عبارتهای دیگر را ممنوع اعلام می‌کند، چیزی را روشن‌تر نمی‌سازد (کارل بارت). الهیات، به تعبیری، با واژه‌ها بازی می‌کند، چون می‌خواهد چیزی بگوید ولی نمی‌داند چگونه آن را بیان کند. **کاربردها** معنای واژه‌ها را به آن‌ها می‌دهند.^۳

این اشاره‌های ویتگنشتاین مانند بسیاری از اشاره‌های او چنین پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد. مقصود ویتگنشتاین از «تبیین علّی» چیست؟ واژه «علّی» برای نخستین بار در آغاز این فقره در داخل دو کمانک () ظاهر می‌شود و آنگاه ناپدید می‌گردد؛ آیا

پس از آن واژه «علی» برای این فقره سرنوشت ساز و مهم است؟ آیا واژه علی برای جمله‌ای که در آن قرار گرفته است مهم و سرنوشت ساز است؟ آیا «نکته اصلی پرسش او این است که به دنبال بیان چنین درخواستی است» به معنی این است که مؤمن به دنبال یک تبیین (علی) است؟ یا آیا ویتگنشتاین فقط می‌خواهد بگوید که مؤمن ظاهراً به دنبال چنین تبیینی است، اما در واقع نمی‌تواند چنین کند؟ وقتی ویتگنشتاین می‌گوید «مؤمن نسبت به همه تبیین‌ها نگرشی را بیان می‌کند»، چه نوع نگرشی را در مدنظر دارد؟ او بیان می‌کند که «بر پایه همین نگرش است که مسئله خاصی را جدی می‌گیرد، اما در یک موقعیت خاص دیگری به هیچ وجه آن را جدی نمی‌گیرد»؛ اما کدام نگرش خاص و کدام «مسئله خاص» مدنظر است؟ در اینجا ما با مشکلاتی مواجه هستیم؛ اما با وجود همه این مشکلات، به گمان من می‌توان از این فقره معنایی را استنباط کرد؛ و ویتگنشتاین اگر همان چیزی را که من از سخن او می‌فهمم، بگوید؛ مطلب مهمی را مطرح می‌کند. افزون بر این، این همان مطلبی است که برخی از تفسیرهایی که از سوی بعضی فیلسوفان دین در خصوص ویتگنشتاین عرضه شده است را مورد تردید قرار می‌دهد.

خوب اجازه دهید با اظهارنظر در باره نگرش‌ها شروع کنیم. معقول و منطقی به نظر می‌رسد که ویتگنشتاین را به عنوان کسی ملاحظه کنیم که قایل است به این که ما می‌توانیم گاهی اوقات یک وضعیت واحد را به گونه‌ای متفاوت ارزیابی کنیم. ویتگنشتاین مثال کسی را می‌آورد که پیش از اتمام کار خاصی از دنیا رفته است و بی‌تردید معنی و مفهوم ضمنی آن این است که ما می‌توانیم همواره بگویم: «این که او از دنیا رفت چیز بدی بود» و «این که او از دنیا رفت چیز بدی نبود». بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که نکته اصلی در مورد تبیین علی، چیزی شبیه به این است: ما در پی تبیین‌های علی هستیم و هنگامی که تبیین علی می‌کنیم بهتر است به گونه‌ای تبیین کنیم که بتواند به عنوان پاسخ به درخواست کسی تلقی شود؛ اما اگرچه «همه آنچه را

که من مشاهده می‌کنم از کجا آمده‌اند؟»، «همه این‌ها از کجا آمده‌اند؟» به نظر می‌رسد درخواست‌هایی برای تبیین علی باشند، ولی ناپسند نیست که کسی نتواند برحسب تبیینی پاسخ دهد که بتواند به‌عنوان تبیینی علی تلقی شود؛ به عبارت دیگر، خدا همه آنچه را که من مشاهده می‌کنم به گونه‌ی علی تبیین نمی‌کند و او تبیین نمی‌کند که همه چیز از کجا آمده است؛ اما این مهم نیست.

در این مرحله به نظر می‌رسد گویا ویتگنشتاین صرفاً می‌خواهد بگوید که خدا فقط یک تبیین علی نیست؛ اما مشکل با جمله «او نسبت به همه تبیین‌ها، نگرشی را بیان می‌کند» پیش می‌آید. چه نگرشی؟ مسئله اصلی ممکن است این باشد که تبیین‌های علی - نمی‌توانم به هیچ شیوه دیگری برای بیان آن فکر کنم - در نهایت مهم و قابل توجه نیستند؛ اما مقصود چیست؟ با توجه به «معنای پرسش او بیان چنین درخواستی است» ممکن است ویتگنشتاین نگوید که مؤمن به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویی خدا تبیین علی است و این که خدا را نمی‌توان این گونه فهمید. حال آیا به این دو مطلب باید ارزش و اعتبار کامل داده شود؟ این گونه نیست که خدا فقط یک تبیین علی نیست (همین و بس). آیا ممکن نیست این «نگرش نسبت به همه تبیین‌ها» با این گفتار بیان شود که (۱) آن تبیین‌ها به گونه‌ای هستند که ظاهراً موجب بی‌معنایی «خدا یک تبیین علی است» می‌شوند (فهم ایرادهایی که خدا را یک تبیین علی می‌نامند دشوار نیست) و (۲) آن تبیین‌ها به گونه‌ای هستند که ما را وادار می‌کنند همان چیزی را بگوییم که **چاره‌ای جز گفتن آن نداریم؟** در آن صورت، عبارت کتاب *ملاحظه‌هایی در باره رنگ* با این عبارت *درس گفتار در باره اخلاق*^۴ پیوند و ارتباط پیدا می‌کند. آنجا که ویتگنشتاین می‌گوید: «آن بیان‌های بی‌معنا به این دلیل بی‌معنا نبوده‌اند که من هنوز بیان‌های درست را پیدا نکرده بودم، بلکه همان ذاتشان دلیل بر بی‌معنایی آن‌ها بوده است» توجه داشته باشید که ویتگنشتاین سعی نمی‌کند تا فشار کاربرد این بیان‌های بی‌معنا را از بین ببرد، بلکه آن را حفظ می‌کند و به حالتی از

هیجان و گرایش باز می‌گرداند: «همه گرایش من و فکر می‌کنم گرایش همه انسان-هایی که تا به حال سعی کرده‌اند در باره اخلاق یا دین چیزی بنویسند یا سخنی بگویند برخورد و مواجهه با مرزهای زبان بوده است... آنچه اخلاق بیان می‌کند به هیچ معنایی چیزی به دانش ما نمی‌افزاید؛ اما سندی است از گرایشی در ذهن انسان که من شخصاً نمی‌توانم از احترام عمیق به آن خودداری کنم و در همه زندگی‌ام آن را به ریشخند نخواهم گرفت.»

در اینجا بجا است که به یادداشت‌های *وایزمن*^۵ بر *درس گفتار* ویتگنشتاین وقتی که منتشر شد اشاره کنم: «انسان تمایل به مقاومت در برابر محدودیت‌های زبان دارد. مثلاً در باره این حیرت انسان که هر چیزی وجود دارد فکر کنید. این حیرت نمی‌تواند در قالب یک پرسش بیان شود [بسنجید با آنچه در بالا گفته شد: «او به دنبال یک تبیین (علی) نیست»] و هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد. هر چیزی که - بگوییم باید «پیشین» صرفاً بی‌معنا باشد. با وجود این، ما در برابر محدودیت‌های زبان مقاومت می‌کنیم... اما این گرایش و مقاومت به چیزی دلالت دارد.» و از نظر من این اظهار نظر در باره جدی بودن و جدی نبودن چیزی، مهم بودن و مهم نبودن چیزی کاملاً با فقره ۶.۵۲ رساله منطقی - فلسفی در خصوص پاسخ‌های علمی به مسایل دست نخورده زندگی ارتباط دارد. نکته مهم این است که انسان به درستی می‌خواهد چیزهای به ظاهر متناقض را بیان کند، در حالی که هیچ امر متناقضی وجود ندارد که بتواند بیان شود.

ارتباط و پیوند با فلسفه دین که زیر نفوذ ویتگنشتاین نوشته شده است عبارت از این است که اغلب به ما گفته می‌شود که سخن گفتن در باره خدا را نباید همچون سخن گفتن در باره یک شیء تفسیر و تعبیر کرد و این که خدا یک شیء نیست و چیزهایی از این گونه، به تعبیر مایکل دورانت،^۶ گزاره‌هایی از نوع «خدا الف است» در صورتی بد فهمیده می‌شوند که گفته شود آن‌ها «نقش گزاره‌های تبیین‌گر یا در

واقع نقش بیان هرگونه بیانات «دست اول» در نظام گفتمانی مسیحی را دارند.^۷ دوران این نگرش را بر پایه اصول و مبانی کلی فلسفی نقد می‌کند و من معتقدم که نقد او نقد خوبی است؛ اما می‌توان این را افزود اگر ادعایی که مورد نقد قرار گرفته می‌شود همان ادعای ویتگنشتاین باشد؛ زیرا اگر آنچه را که من در بالا گفته‌ام درست باشد، ویتگنشتاین بیانات در باره خدا را بی‌محابا به‌عنوان بیاناتی تلقی نمی‌کند که چیزی در باره او نمی‌گویند، بلکه او آن‌ها را به مثابه بیاناتی تلقی می‌کند که می‌کوشند چیزی در باره خدا بگویند، اما نمی‌توانند آنگونه معنایی را داشته باشند که بیانات کمتر مشکل ساز، مثلاً بیانات در باره تبیین‌های علی، دارند. بدین ترتیب، ویتگنشتاین، احتمالاً، در باره تفاوت میان فهم بیانی در مورد خدا، به‌عنوان قاعده‌ای برای آنچه می‌توان در باره خدا گفت و فهم آن به‌عنوان بیانی در باره خود خدا، شفاف و روشن نخواهد بود. ویتگنشتاین در ملاحظه‌هایی در باره رنگ می‌پرسد «در اینجا خط میان منطق و تجربه را کجا باید رسم کنیم؟»^۸ فکر نمی‌کنم او در باره خدا پاسخ روشنی داشته باشد. از این رو، او به گونه‌ای معنادار می‌افزاید که الهیات، «گویی، تنها با واژه‌ها سروکله می‌زند، چون می‌خواهد چیزی بگوید ولی نمی‌داند آن را چگونه بیان کند». مفاد نکته‌هایی که تاکنون در باره آن سخن گفته‌ام به من القاء می‌کند که مقصود او از این عبارت تا اندازه‌ای این است که الهیات تنها به ما نمی‌گوید که چگونه در باره خدا سخن بگوییم؛ بلکه می‌خواهد در باره چیزی - خدا - سخن بگوید اما نمی‌داند چگونه آن را بیان کند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد که الهیات، با وجود همه این‌ها و بی‌تردید به گونه‌ای تناقض آمیزی، موضوعیت دارد. (من در اینجا به مطالبی از ویتگنشتاین می‌اندیشم که در نامه‌ای به تاریخ ۹ آوریل ۱۹۱۷ به انگلستان^۹ نوشته است: «و این گونه است: اگر فقط سعی نکنید امر بیان ناپذیر را بیان کنید آنگاه هیچ چیزی را از دست نمی‌دهید؛ اما امر بیان ناپذیر - به گونه‌ای بیان ناپذیر - در آنچه بیان شده است مندرج خواهد بود!» «مندرج» مهم و معنی‌دار است. آن وجود

چیزی قطع نظر از زبان را القاء می کند). چنین رویکردی وجه مشترک زیادی با نویسندگان عرفانی در همان سنت مسیحی دارد که منتقدان به اصطلاح "نو ویتگنشتاینی‌ها"^{۱۱} در فلسفه دین اغلب مخالفان خود را به غفلت از آن متهم می کنند. این رویکرد حتی وجه مشترکی دارد با آکویناس و اظهار نظر او در باره علم به این که خدا هست، اما همان چیزی نیست که هست، - نکته‌ای که به نوبه خود شکوه راسل را یاد آوردی می کند که «آقای ویتگنشتاین موفق شد چیزهای زیادی در باره آنچه نمی تواند گفته شود بگوید» (مقدمه بر رساله). آموزه آکویناس، همان گونه که در جامع الهیات^{۱۱} بخش a1، ۱۲ - ۱۳ به وضوح برمی آید، این است که اشیاء و موجودات به گونه‌ای فراتر از خودشان به چیزی غیر قابل طبقه بندی (unclassifiable) دلالت دارند و این که در سخن گفتن از خدا ما از واژه‌ها برای معنایی بیش از توان فهم مان استفاده می کنیم. فهم درست آکویناس به درک این بستگی دارد که اگرچه او می خواهد از خدا سخن بگوید اما معتقد است که ما واقعاً معنا و حقیقت «خدا» را درک نمی کنیم. به نظر می رسد دلایل او برای بیان این مسئله به کلی بی ارتباط با نوع نگرش‌ها در باره زبان و معنای عرضه شده در رساله منطقی - فلسفی نیست (ر.ک به ویرایش Blackfriars از جامع الهیات، جلد ۳، پیوست ۳).^{۱۲} بدین ترتیب رویکرد ویتگنشتاین به خدا آن گونه که معمولاً ادعا می شود از «تقلیل گرایی»^{۱۳} فاصله می گیرد و از جهاتی روشن و آشکار به «شیوه سنتی»^{۱۴} نزدیک است. اگر بتوان با تفصیل بیش تری این نظریه را واکاوی کرد، آنگاه ممکن است شاهد رویکرد کاملاً جدیدی نسبت به موضوع مدنظر ویتگنشتاین و دین باشیم. این فقط یک حدس و گمان است، اما جالب خواهد بود که بدانیم خوانندگان تا چه اندازه با من موافق هستند.

یادداشت‌ها

۱. این مقاله با عنوان Wittgenstein on God در ژانویه سال ۱۹۸۰ در نشریه فلسفه سال ۵۵، شماره ۲۱۱ منتشر شده است.

۲. بریان ایوان آنتونی دیویس فیلسوف و متأله مسیحی در سال ۱۹۵۱ در انگلستان به دنیا آمده در دانشگاه بریستول Bristol و کینگز کالج King's College لندن تحصیل کرده است. وی در سال ۱۹۷۶ از رساله دکتری خود با عنوان «دلایل و باور: موردی برای الهیات طبیعی»؛ Reasons and Belief: The Case for Natural Theology دفاع کرد. اکنون عضو هیأت علمی دانشگاه فورد هام نیویورک آمریکا است. مهم‌ترین کتاب‌های او عبارت‌اند از: در آمدی بر فلسفه دین An Introduction to the Philosophy of Religion، این کتاب را خانم دکتر ملیحه صابری نجف‌آبادی به زبان فارسی ترجمه کرده است؛ تفکر در باره خدا Thinking About God؛ اندیشه توماس آکویناس The Thought of Thomas Aquinas؛ واقعیت خدا و مسئله شر The Reality of God and the Problem of Evil؛ نگرش توماس آکویناس در خصوص خدا و شر Thomas Aquinas on God and Evil؛ جامع الهیات توماس آکویناس: راهنما و شرح Thomas Aquinas's Summa Theologiae: A Guide and Commentary. افزون بر این، وی مقاله‌های زیادی نوشته است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: خدا، زمان و تغییر God, Time and Change؛ در دفاع از الهیات طبیعی In Defence of Natural Theology؛ انسجام خدا باوری 'The Coherence of Theism'؛ مفهوم ضرورت الهی The Concept of Divine Necessity؛ ایمان و عقل Faith and Reason؛ مسئله شر و فلسفه جدید The Problem of Evil and Modern Philosophy.

3. Wittgenstein, Remarks on Colour, Para 317, pp. 58e, 59e.
4. Lecture on Ethics.
5. Waismann.
6. Michael Durrant.
7. The Logical Status of 'God', London: Macmillan, 1973, 80.
8. Remarks on Colour, III.4.
9. Engelmann.
10. neo-Wittgensteinians.
11. Summa Theologiae.
12. cf. Blackfriars edition of the Summa Theologiae, Vol. III, Appendix 3.
13. Reductionist.
14. Traditional.